

تاریخ سیدستان

نوشته به نیمه‌ی قرن پنجم هجری

ویرایش متن: جعفر مدرس صادقی



تاریخ سیستان

نوشته به نیمه‌ی قرن پنجم هجری

ویرایش متن: جعفر مدرس صادقی

طرح جلد: ابراهیم حقیقی

© نشر مرکز چاپ اول ۱۳۷۳، شماره‌ی نشر ۲۴۲

چاپ سوم ۱۳۹۱، ۸۰۰ نسخه، چاپ سمدی

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۵-۰۱۵-۳

این اثر مرکز: تهران، خیابان دکتر فاطمی، روبه‌روی هتل لاله، خیابان باباطاهر، شماره‌ی ۸

تلفن: ۳-۸۸۹۷۰۴۶۲ فاکس: ۸۸۹۶۵۱۶۹

Email: info@nashr-e-markaz.com

همه‌ی حقوق این اثر محفوظ است.

تکثیر، انتشار و ترجمه‌ی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه بدون دریافت

مجوز قبلی و کتبی از ناشر ممنوع است.

این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» قرار دارد.

سرشناسه:	تاریخ سیستان: نوشته به نیمه‌ی قرن پنجم هجری / ویرایش متن: جعفر مدرس صادقی
مشخصات ظاهری:	بیس‌وشش، ۲۵۲ ص.
پادداشت	ص.ع. به انگلیسی: ... کتاب‌نامه
موضوع:	سیستان - تاریخ: شر فارسی - قرن ۵ ق
شناسه‌ی افزوده:	مدرس صادقی، جعفر، ۱۳۴۳ - مصحح
رده‌بندی کنگره:	۱۳۷۷ ت ۲ ۸۵ ق / DSR ۲۰۲۹
رده‌بندی دیویر:	۹۵۵ / ۷۴
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی:	۲۲۴۹-۷۳

فهرست

پیشگفتار مجموعه: بازخوانی متون	نه
مقدمه‌ی ویراستار	سیزده
متن	
۱- بنا کردن سیستان	۱
۲- فضایل سیستان	۴
۳- عجایب‌ها	۷
۴- نامهای سیستان	۹
۵- حدود سیستان و سه بند بستن	۱۰
۶- طریقتِ مردمِ سیستان	۱۱
۷- حدیثِ نورِ مصطفیٰ	۱۳
۸- قصه‌ی قیدارِ مَلِکِ اندر حدیثِ نور	۱۸
۹- قصه‌ی اَبَرَهه با عبدالمطلب اندر حدیثِ نور	۲۴
۱۰- قصه‌ی عبدالمطلب و عبدالله اندر حدیثِ نور	۲۵
۱۱- مولودِ محمدِ مصطفیٰ	۲۹
۱۲- فتوحِ اسلام	۳۸
۱۳- آمدنِ عبدالرحمانِ سمره و سالاری یافتنِ مَهَلَّب	۴۴
۱۴- والیانِ معاویه	۴۸
۱۵- والیانِ یزید	۵۲

۵۵	۱۶- آمدن عبدالعزیز و والیان حجاج
۵۹	۱۷- حدیث عبدالرحمان اشعث
۶۳	۱۸- والیان حجاج و عمر ابن عبدالعزیز
۶۶	۱۹- والیان یزید عبدالملک و هشام عبدالملک
۶۸	۲۰- حدیث ذی جناحین و فتنه ی بکری و تمیمی
۷۰	۲۱- حدیث بومسلم و والیان او
۷۲	۲۲- کُشتن بومسلم
۷۳	۲۳- والیان منصور و مهدی
۷۸	۲۴- والیان هادی و هارون الرشید
۸۱	۲۵- حدیث امیر حمزه
۸۵	۲۶- والیان مأمون
۸۹	۲۷- والیان طاهر و طلحه و عبدالله
۹۷	۲۸- ابتدای کار یعقوب
۱۰۱	۲۹- امارت یعقوب و بزرگی او
۱۰۸	۳۰- رفتن یعقوب به کرمان و پارس و رُخد و بلخ و هری
۱۱۱	۳۱- رفتن یعقوب به خراسان و فناگشتن طاهریان
۱۱۶	۳۲- حدیث یعقوب با محمد و اصل
۱۱۹	۳۳- رفتن یعقوب به جندی شاپور و وفات او
۱۲۰	۳۴- امارت عمرو و حدیث او با خُجستانی
۱۲۴	۳۵- حدیث عمرو با رافع و بوطلحه
۱۲۷	۳۶- حدیث عمرو با موفق
۱۳۰	۳۷- حرب عمرو با رافع - دیگر باره
۱۳۳	۳۸- حدیث عمرو با اسماعیل و روزگارِ فترت
۱۳۸	۳۹- بعضی از سیرِ یعقوب و عمرو
۱۴۳	۴۰- حدیث ازهر
۱۴۶	۴۱- حدیث طاهر و یعقوب محمد و حالها و خلافها
۱۵۱	۴۲- حدیث طاهر محمد با لیت علی

۱۵۴	۴۳ - حدیثِ لیثِ علی با سُبُکری
۱۵۷	۴۴ - حدیثِ محمّدِ علی با احمدِ اسماعیل
۱۶۱	۴۵ - حدیثِ سُبُکری
۱۶۲	۴۶ - خلاف کردنِ مردمان بر منصورِ اسحاق و گرفتنِ او
۱۶۵	۴۷ - آمدنِ سیمجور و گریختنِ او
۱۶۷	۴۸ - آمدنِ فضلِ حمید
۱۶۹	۴۹ - حدیثِ خالدِ محمّد و کثیرِ احمد
۱۷۱	۵۰ - حدیثِ احمدِ قدام و عبداللهِ احمد
۱۷۳	۵۱ - پیدا کردنِ شعارِ امیر بو جعفر
۱۷۶	۵۲ - حدیثِ امیر بو جعفر با ماکان و نصرِ احمد
۱۸۰	۵۳ - کشتنِ امیر بو جعفر و امارتِ امیر خَلَف
۱۸۳	۵۴ - حدیثِ امیر طاهرِ بو علی
۱۸۷	۵۵ - باز آمدنِ امیر خَلَف و حربِ او با سپاهِ خراسان
۱۸۹	۵۶ - حدیثِ امیر خَلَف با امیر حسین
۱۹۱	۵۷ - بزرگیِ امیر خَلَف و حدیثِ او با امیر عمرو
۱۹۲	۵۸ - حدیثِ امیر خَلَف با امیر طاهر
۱۹۵	۵۹ - حدیثِ امیر خَلَف با سلطان محمود
۱۹۷	۶۰ - ابتدایِ محنتِ سیستان
۲۰۰	۶۱ - والیانِ سلطان محمود
۲۰۲	۶۲ - والیانِ سلطان مسعود و باز آمدنِ امیر بو الفضل
۲۰۴	۶۳ - هزیمت دادنِ سپاهِ مودود و امارتِ امیر بو الفضل
۲۰۷	۶۴ - آمدنِ طغرل و کشتنِ مردمِ سیستان
۲۰۹	۶۵ - آمدنِ یاقوتی و خرابیِ سیستان
۲۱۱	۶۶ - خطبه کردنِ به نامِ امیر چغری و امیر بیغو
		فهرست‌ها
۲۱۶	واژه‌نامه
۲۳۱	نامنامه

www.sarbook.com

بازخوانی متون

از رویدادهای فرخنده‌ی نشر کتاب در چند دهه‌ی اخیر، به چاپ رسیدن نسخه‌های معتبری از متون کهن فارسی به همت اساتید فرهیخته‌ی اهل فن بود. این اساتید با ارادت و دلبستگی جانانه‌ای که به متون و به زبان فارسی داشتند و با تکیه بر روش‌های علمی که از پژوهشگران غربی آموخته بودند، نسخه‌های خطی را از کنج دولاچه‌ها و قفسه‌های متروک و تار عنکبوت بسته‌ی کتابخانه‌ها بیرون کشیدند و با مقایسه‌ی نسخه‌ها و نمودن تفاوت‌ها و ثبت و ضبط ارجحیت‌ها، زمینه‌ی مناسبی برای مطالعه و تحقیق معاصرین فراهم آوردند. پیشکسوتانی نظیر مرحوم محمدتقی بهار و مرحوم مجتبا مینوی، با معرفی متون و نسخه‌های پراکنده در کتابخانه‌های ایران و خارج از کشور، مقدمات لازم برای شروع یک نهضت ادبی را تدارک دیدند و هر دو شخصاً با تصحیح چند متن کهن، نمونه‌های خوبی از تصحیح علمی ارائه دادند و راه را برای ادامه‌ی کار هموار کردند — چنان که در طول این سه دهه‌ی اخیر و بخصوص در دهه‌ی گذشته، شاهد تلاش‌های ارزنده‌ی متعددی در زمینه‌ی تصحیح متن بوده‌ایم و بسیاری از برجسته‌ترین میراث‌های زبان فارسی، سرانجام، پس از قرن‌ها، از دل نسخه‌های خطی محفوظ در کتابخانه‌ها و موزه‌ها درآمدند و به صورتی آبرومند به چاپ رسیدند و در دسترس مشتاقان قرار گرفتند.

در این چابهای منقح، معمولاً، یکی از معتبرترین نسخه‌ها (در بسیاری موارد، قدیم‌ترین نسخه) اساس کار است که به صورت متن کتاب چاپ می‌شود و موارد اختلاف این نسخه را با نسخه‌های دیگر موجود در یاورقی تذکر می‌دهند. و اگر فقط یک نسخه از متن موجود باشد، عیناً چاپ می‌شود و مصحح در مواردی که خطا یا نکته‌ای به نظرش می‌رسد، در یاورقی توضیح می‌دهد، یا نمی‌دهد. به هر حال، این چابهای منقح قبل از هر چیز، زمینه‌ای برای تحقیق و تتبع پژوهشگران و زبان‌شناسان و کارشناسان حرفه‌یی ست و اهت آنها خوانندگان غیرحرفه‌یی را می‌ترساند. تلاش‌های ارزنده‌ای تاکنون برای آشنایی خوانندگان غیر حرفه‌یی و دانشجویان با متون کهن انجام گرفته: برگزیده‌هایی از متون به صورتی جذاب و گیرا، با توضیحات فراوان و با مقدمه‌ها و مؤخره‌هایی مفصل‌تر از خود متن منتشر شده و می‌شود. این برگزیده‌ها با همه‌ی خوبی‌ها و جذابیتی که دارند، وابسته‌ها و توابع بلافصل چابهای اصلی متونند و آنها را نمی‌توان

کارهای تازه و مستقلی به حساب آورد. در صورت خوشبینی مفرط، می‌توانیم امیدوار باشیم که یک خواننده‌ی غیرحرفه‌یی و متفکر یا دانشجویی که حوصله‌ی خواندن متن اصلی را ندارد، از این طریق شاید به خود متن علاقه‌مند شود و روزی به سراغ چاپ اصلی آن متن برود. فراهم‌آورندگان این گونه برگزیده‌ها خوب می‌دانند که یک خواننده‌ی معمولی — حتا کتابخوان علاقه‌مندی که قفسه‌های کتابخانه‌اش پر از انواع و اقسام رمان‌های معاصر و ترجمه‌های رمان‌های خارجی و سفرنامه‌ها و مقالات تاریخی و اجتماعی است — به ندرت حوصله و همت آن را دارد که حتا یکی از بهترین چابهای متون کهن را به دقت و از ابتدا تا انتها بخواند. به این دلیل، گلچینی از جذاب‌ترین تکه‌های متن ترتیب می‌دهند و با توضیحات و تفصیلات کافی در اختیار او می‌گذارند تا شاید زمینه‌ای برای مطالعات بعدی او ایجاد کرده باشند. اما بسیاری از این گونه خوانندگان در همان بله‌ی اول درجا می‌زنند و همان آشنایی سطحی و مقدماتی را با متن اصلی کافی می‌دانند و هرگز به سراغ متن اصلی نمی‌روند. این برگزیده‌های آموزشی با وجود همه‌ی حُسنهایی که دارند، این عیب را هم دارند که در ذهن خواننده‌های خود این تصوّر نادرست را ایجاد کنند که آن بهره‌ای را که باید از متن اصلی بگیرند گرفته‌اند و «همین قدر» برای «خواننده‌ی امروزی» کافی است. بنا بر این، قشر وسیعی از خوانندگان فعالِ روزگار ما از خواندن بخش عمده‌ای از ادبیات کلاسیک فارسی باز می‌مانند و این ادبیات به جای این که خوانده شود، همچنان موضوع پژوهش عده‌ای انگشت‌شمار از متخصصین خواهد بود.

شاید یکی از علل قهر بودن خواننده‌ی روزگار ما با متون کهن همین جدایی و جنبه‌ی صرفاً آموزشیِ تحمیل‌شده به این متون باشد. وقتی که فقط اساتید و پژوهشگران با متون کهن سر و کار داشته باشند و همان‌ها این متون را در دانشگاه‌ها و مدارس تدریس کنند و برگزیده‌هایی از این متون را به سلیقه‌ی خود برای خوانندگان متفکر به چاپ برسانند، هیچ خواننده‌ی آزاد و فارغ‌البالی تصوّر طبیعی و درستی از این متون نخواهد داشت. این متون و حتا برگزیده‌های آموزشی‌گیرایی که از این متون به چاپ می‌رسد، صرفاً به درد کسانی می‌خورد که اهل تحقیق و تفحصند و یا می‌خواهند «چیزی یاد بگیرند».

اما می‌دانیم که ادبیات چیزی «یاد نمی‌دهد». ادبیات فراتر از این حرفه‌است. هیچ‌کس نمی‌خواهد با خواندن رمان و داستان کوتاه چیزی یاد بگیرد. خواندن ادبیات تجربه‌ای است فراتر از آموختن، فراتر از تحقیق و تتبع و فراتر از وقت‌گذرانی. ادبیات حدود را درهم می‌شکند، نگاه تازه‌ی ما به جهان ابعادگم‌شده و بکری را در برابر ما می‌گشاید. ادبیات حتا وسیله‌ی درهم‌شکستن حدود و قالب‌ها نیست. چیزی است فراتر از وسیله و فراتر از همه‌ی حدود که در هیچ قالبی نمی‌گنجد.

ادبیات غایت آمال ماست. عالی‌ترین محصول زندگی و مقصود و معبود ماست. شاید با آموزش و پژوهش بتوانیم مقدمات وصال به این معبود را فراهم کنیم. اما از مقدمات که عبور می‌کنیم، می‌رسیم به آزادی. وقتی که از ادبیات حرف می‌زنیم، فقط با آزادی سر و کار داریم. مخاطب ادبیات یک خواننده‌ی آزاد است که با رغبت و شوق به سراغ کلام مکتوب می‌آید تا با آن جفت شود. بی‌هیچ واسطه‌ای — و متن هیچ‌گاه برای او تجلی‌گاه آرا و عقاید انتزاعی و آموختنی‌ها نیست. او در درجه‌ی اول، می‌خواهد از خواندن متن لذت ببرد.

بیایم برای اولین بار به متون کهن فارسی که ارزنده‌ترین میراث ادبی سرزمین ما به شمار می‌رود، چنان که هست، به عنوان ادبیات نگاه کنیم، نه به عنوان موضوع پژوهش. درجا زدن در حد پژوهش یعنی دست کم گرفتن و تحقیر کردن ادبیات. ادبیات را ابتدا باید خواند. مگر رمان و داستان کوتاه را اول نمی‌خوانیم تا بعد درباره‌اش حرف بزنیم و بنویسیم و بحث کنیم؟ تا به حال، درباره‌ی متون کهن فارسی فقط حرف زده‌ایم، نوشته‌ایم و بحث کرده‌ایم. چابهای خوب و معتبری که تا به حال از روی نسخه‌های خطی انجام شده زمینه‌های مناسبی برای بحث و تحقیق و احیاناً اظهار معلومات بوده، برای خواندن نبوده. و تا امروز، با وجود همه‌ی تلاش‌های مثبت و مفیدی که انجام گرفته، خوانندگان روزگار ما کماکان روی خوشی به ادبیات و متون کهن نشان نمی‌دهند و انس و الفتی با آن ندارند. گام اول برداشته شده: کار تصحیح نسخه‌های خطی و چاپ متون به همت اساتید و دانشمندان بزرگوارمان انجام گرفته و انجام می‌گیرد. و حالا باید گام دوم را برداشت: آشتی با ادبیات کهن. وقت آن رسیده است که این متون را از چارچوب تنگ آکادمی و آموزشگاه بیرون کشید و آنها را برای خواندن مهیا کرد.

مجموعه‌ی «بازخوانی متون» چنین هدفی را دنبال می‌کند. با فصلبندی و پاراگراف‌بندی و یکدست کردن رسم الخط و نقطه‌گذاری و حذف مکرات و عبارات عربی و پیراستن شاخ و برگ‌های اضافی و تدوین مجدد متن، تلاشی به عمل آمده تا متن به شکلی سراسر و بدون هیچ مانع و وقفه‌ای قابل خواندن باشد و در عین حال، کلیت متن به عنوان یک اثر ادبی محفوظ بماند. همه‌ی حذفها و فصلبندی و تمهیدات دیگر ویراستار در جهت پیوستگی و یکپارگی متن و ارائه‌ی اثری کامل و دارای یک چارچوب مشخص به کار رفته است. مراد اصلی خواندن متن بوده و به همین دلیل، از حاشیه‌پردازی خودداری شده. فقط فهرستی از اسامی خاص در انتهای کتاب درج شده، همراه با فهرستی از واژه‌ها. واژه‌نامه در درجه‌ی اول به منظور آشنایی با ویژگی‌های زبان متن تنظیم شده و در برابرگذاری واژه‌ها، فقط معنای واژه در متن مورد نظر بوده است و از توضیحات اضافی خودداری شده. افعال به همان صورتی که در متن به کار رفته‌اند در واژه‌نامه آمده‌اند و نه به صورت

بازخوانی متون

مصدری، مگر در مواردی که در خود متن به صورت مصدری آمده باشند. ویراستار این مجموعه اجازه‌ی هیچ‌گونه تغییر و دخل و تصرفی را در سبک متن به خود نداده و از این بابت به خواننده اطمینان می‌دهد که چیزی به جز عین خود متن در مقابل او نیست. زبان زبان خود متن و همه‌ی جمله‌ها عین جمله‌های متن و آنچه در این مجموعه انتشار می‌یابد عین متون است که از صافی گذشته و به صورتی شسته‌رفته و پاکیزه در برابر چشم خواننده‌ی روزگار ما قرار می‌گیرد. دیگر گول بی‌شاخ و دمی به نام ادبیات کهن وجود ندارد. این کتاب را باز کنید: اینک عین متن یکی از شاهکارهای مسلم ادبیات کلاسیک فارسی که با کمال تعجب، به راحتی می‌توان خواند.

ج. م. ص.

www.sarbook.com

مقدمه

تاریخ سیستان داستان یک سرزمین است — از زمان ساختنش به دست بانیان خودی تا خراب شدنش به دست مهاجمان بیگانه. قهرمان این داستان خود سیستان است و ما اجرای او را از ابتدا، از زمان ساختنش تا زمان سقوط و انحطاط، به روایت نویسنده‌ای می‌خوانیم که خود در انتهای داستان — یعنی دوره‌ی انحطاط — نشسته است و با مرور گذشته، در پی آن است که ببیند چه شد تا کار به اینجا کشید. او بی آن که اسیر احساسات یا مبالغه‌گویی و قصه‌بافی باشد، حکایت شهرش را جزء به جزء و به صورتی سراسر بازگو می‌کند و چون از قدم اول به روشنی می‌داند که چه می‌خواهد بگوید، بدون وقفه، بدون هیچ انحراف عمده‌ای از خط اصلی داستان، قُص و محکم و با اعتماد به نفسی بی‌گیر پیش می‌رود. و شاید به همین دلیل، در میان متون فارسی به‌جامانده از قرن پنجم هجری، هیچ متنی با ساختاری چنین سنجیده و منسجم نمی‌یابید. همه‌ی مطالب حول یک محور اصلی چرخ می‌زند. هیچ جایی برای گریز و تفتن باقی نمانده است. فقط لب مطلب را می‌گوید — با زبانی ساده و گویا و کارساز و با جمله‌هایی کوتاه و موجز.

کتاب با بنا کردن سیستان آغاز می‌شود و پس از ذکر فضایل سیستان و نامهای سیستان و طریقت مردم سیستان، به سرعت می‌رسیم به دوره‌ی اسلامی. اما در اثنای این دوره، تأمل کوتاهی داریم بر حدیث نور مصطفی که در طول چند فصل همچنان ادامه می‌یابد. همان گونه که آن‌گاه که از سیستان سخن می‌گوید، از ابتدای ابتدا — از بنا کردن شهر و بانیان نخستین — آغاز می‌کند، اینجا هم، در سرآغاز دوره‌ی اسلامی، برمی‌گردد به بناکننده‌ی اسلام و آن‌گاه، ردّ پای وجود او را می‌گیرد و برمی‌گردد به بناکننده‌ی عالم. انتقال نور الاهی را از حضرت آدم دنبال می‌کند و سپس حدیث تحویل نور و دست به دست شدنش از حضرت آدم به شیث و از شیث به نوح و از نوح به ابراهیم و از ابراهیم به اسماعیل، تا برسد به قریش و عبدالمطلب و عبدالله. و این مروری است سخت موجز بر تاریخ عالم، تا همه چیز را گفته باشد. و آن‌گاه، می‌رسیم به مصطفی و دوره‌ی کشورگشایی مسلمانان و سپس، آمدن والیان خلفا که زمان وقوع حوادث این کتاب است. و چه خوب این عقبگرد با بافت کتاب عجین می‌شود و معنا می‌یابد. این سنت دیرینه‌ی ادبی که نویسنده لازم می‌دانست کتاب خود را از ابتدای خلقت عالم آغاز کند و همه‌ی تاریخ عالم را تا زمان حیات پادشاه وقت بنویسد و همه‌ی معلومات عصر خود را در این عرصه‌ی بی‌مرز فرو بریزد، اکنون در این کتاب — کتابی دارای موضوع مشخص که چارچوبی محدود و مشخص می‌طلبد — به صورت حدیث نور

تجلی می‌کند. باغ نور، نویسنده پایه‌ی محکم دیگری برای کتابش بنا می‌کند. برای کاری که او می‌کند، تا همین اندازه از تاریخ عالم کافی ست. دو پایه‌ی محکم برای بازسازی داستان سیستان: یکی ابتدا کردن متن به نام سیستان و با بنای سیستان و دیگر بازگویی حدیث نوری که از حضرت آدم طالع می‌شود. و در نسب‌نامه‌ی گرشاسب (بانی سیستان) که در ابتدای کتاب آورده است، نسبت او را به کیومرث می‌رساند.^۱ و بلافاصله می‌گوید کیومرث همان حضرت آدم بود. و آن‌گاه، داستان سیستان بر اساس این دو پایه‌ی محکم دنبال می‌شود. این والیان خلفای اموی و عباسی که به اینجا می‌آیند، از شام و بغداد آمده‌اند — از مدینت السّلام، از مدینه‌ای که بعد از خلفای راشدین جانشین آن مدینه‌ی اصلی شد. و اینجا سیستان است. همان سیستان گرشاسب و نریمان و رستم داستان. حدیث والیان خلفا را یک به یک می‌گوید، تا برسیم به خروج و ایستادگی در مقابل آنها و قد علم کردن سیستان — از سرداران گمنام خوارج بگیر تا امیر حمزه‌ی خارجی که «از نسلِ رَوّ تهباسب بود» و بیا تا یعقوب لیث و عمرو لیث. و زد و خورد جانشینان آن دو مرد بزرگ با همدیگر. و روابط سیستان با خراسان سامانیان. و والیان سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوی. و سپس هجوم سرداران سلجوقی و خرابی سیستان. تصویر بی طرفانه و راستگانه‌ای از زعمای اوّلین سلسله‌های مستقل ایرانی به دست می‌دهد:^۲ آقامنشی و بردباری سامانیان و رابطه‌ی معقولی که هم با خلیفه دارند و هم با سیستان — با این که سرانجام کار به نبرد و خونریزی می‌کشد — و سپس، باز شدن پای والیان سلطان محمود غزنوی به سیستان و ابتدای محنت سیستان. سر سلطان محمود به جنگ هند گرم است و لشکرکشی‌های مکررش به آن خطّه و سر امیر مسعود به مستحکم کردن پایه‌های حکومت خود و کنار زدن رقبا و هیچ کدام التفات چندانی به سیستان ندارند. و آن‌گاه، ترکان سلجوقی از راه می‌رسند و کار خرابی را تکمیل می‌کنند. یکی از طرف امیر جعفری می‌آید و یکی از طرف امیر طغرل. همان ترکانی که امیر مسعود غزنوی را در دندانقان به خاک سیاه نشانده‌اند، آمده‌اند به سیستان تا کلک سیستان را بکنند. خطبه‌ای که در پایان کتاب به نام جعفری بیک می‌خوانند، میخی ست که به تابوت سیستان می‌کوبند و نشانه‌ی شومی ست از پایان یک دوره‌ی تاریخی.

متن کامل تاریخ سیستان برای اوّلین بار به تصحیح مرحوم محمّد تقی بهار (ملک الشعرا) در سال ۱۳۱۴ به چاپ رسید.^۳ متن کتاب در چاپ مرحوم بهار از دو بخش کاملاً مجزا تشکیل شده است: یکی از صفحه‌ی اوّل متن تا صفحه‌ی ۳۸۲ که متن اصلی کتاب است و دیگری از صفحه‌ی ۳۸۳ تا آخر که بخش الحاقی ست. اساس این کتابت جدیدی که در مقابل خود دارید همان بخش اصلی متن است و بخش الحاقی که فاقد ارزش ادبی ست و فقط ارزش تاریخی دارد به کلی حذف شده. سلسله‌ی وقایع مابین این دو بخش ناگهان بریده می‌شود و به اندازه‌ی هفده سال افتادگی دارد و سبک متن به

کلی تغییر می‌یابد: زبان سُسته رفته و متینِ متن ناگهان به زبانی مجامله آمیز و متکلف تبدیل می‌شود و به جای جمله‌های ساده و قطعی و روشن و گویای بخش اصلی، جمله‌هایی شتابزده و به صورت مصدری و فهرست‌وار می‌آید و روایت ماجرا به صورتی سخت سریع و سطحی دنبال می‌شود. سلسله‌ی وقایع که در آخرین صفحات بخش اصلی متن، هر چه به زمان حیات نویسنده‌ی اصلی نزدیک‌تر می‌شدیم، با تأمل و تفصیل بیشتری روایت می‌شد، ناگهان چنان سرعتی می‌گیرد که در عرض سی و سه صفحه، از اواسط قرن پنجم می‌رسیم به اوایل قرن هشتم. پیداست که نویسنده‌ی دیگری در این زمان به این صرافت افتاده است که متن اصلی کتاب را به خیال خودش تکمیل کند — یعنی سلسله‌ی وقایع را برساند به عصر پادشاه وقت.

اما نه از این نویسنده‌ی متأخر و نه از نویسنده‌ی متن اصلی هیچ اسمی به‌جا نمانده است. نویسنده‌ی متن اصلی پیداست که نوشته‌ی خود را در حدود سال چهارصد و پنجاه هجری به پایان برده است و شاید پیش از تکمیل اثر مرده باشد. آخرین فصلی که از متن اصلی به‌جا مانده است — که سلسله‌ی وقایع را به سال ۴۴۸ می‌رساند — ناقم مانده. دستکاری‌هایی در جهت تعدیلِ سبکِ متن در آخرین صفحات متن اصلی به چشم می‌خورد که بعید نیست از فضولی‌های همین نویسنده‌ی دوم باشد. در فصل ماقبل آخر، به نمونه‌هایی از این دستکاری‌ها برمی‌خوریم: نوشته است «نپذیرفتند و قبول نکردند» و «اسیر گرفتند و بند کردند»^۴ و این‌گونه مترادف‌سازی در سبک قدیم معمول نبوده است و در سرتاسر متن سابقه نداشته. و نیز نوشته است «قریب سیصد هزار درم» و «قریب ده هزار مرد». در حالی که نویسنده‌ی بخش اصلی متن در این موارد، به جای «قریب» «نحو» می‌نوشت.^۵

علاوه بر افتادگی آخر متن اصلی، افتادگی‌های دیگری هم در سرآغاز متن و اوایل متن بوده است که جای آنها دقیقاً در چاپ مرحوم بهار مشخص شده. اساس متن تصحیح مرحوم بهار نسخه‌ایست مکتوب در اواسط قرن نهم (قبل از ۸۶۴ هجری قمری). مرحوم بهار عین متن نسخه را که به حدس او از روی نسخه‌ی اصلی نویسنده‌ی متن رونویسی شده است در متن کتاب قرار داده و در حاشیه توضیحاتی اضافه کرده و یا در مواردی، برای تکمیل معنی و روشن شدن مطلب، کلماتی بر متن افزوده است. تعلیقات و مستدرکاتی هم قرار داده است به توضیحات پانویس اضافه شود و در موارد متعدّد مصحح در پانویس به «تعلیقات» حواله داده، اما در پایان متن از «تعلیقات» خبری نیست و مصحح توضیح داده که به علت حجم زیاد یادداشت‌های مربوطه «فعلاً» از درج آنها صرف نظر کرده و در عین حال به خواننده اطمینان داده است که این یادداشت‌ها چندان ضروری نبوده و «نه چنان است که مطالعه کننده از دانستن آنها ناگزیر باشد، بل که نوعی از تفرّج ادبی

و تاریخی و لغوی» ست.^۶ این متن قبل از چاپ شدن به صورت کتاب، به صورت پاورقی، در روزنامه‌ی ایران قدیم چاپ شد—از سال ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۵ میلادی—و آن هم به شکلی مغلوط و با اختلاط حواشی نسخه‌ی خطی با متن. نسخه‌ای از این متن در سال ۱۳۰۴ شمسی تصادفاً به دست مرحوم بهار افتاد که از قضا همان نسخه‌ی مبنای چاپ پاورقی روزنامه‌ی ایران قدیم بود (تنها نسخه‌ی مکتوفِ متن). اسم این متن را در پاورقی روزنامه‌ی ایران قدیم «تاریخ سیستان» نهاده‌اند. مرحوم بهار هم به پی‌روی از روزنامه‌ی ایران قدیم، این متن را «تاریخ سیستان» نامیده است، اما در خود نسخه‌ی خطی اسم کتاب نیامده و معلوم نیست که نویسنده خود چه نامی بر کتاب نهاده است. مرحوم بهار در مقدمه‌ای که بر متن کتاب نوشته است، حدسیاتِ فضایی را که معتقدند این متن در اصل ترجمه‌ای بوده است از عربی رد می‌کند و دلایل روشنی آورده است برای اثباتِ قدمتِ متن—از جمله، آوردن عبارت معترضه‌ی «ادام‌الله مُلکه» به دنبال اسم امیر طغرل، در اثنای روایات مربوط به سال ۴۴۵ هجری—که نشان می‌دهد نویسنده خود در این زمان در حال نوشتن متن بوده است.^۷ و این جمله را در فصل اول متن که نوشته است در روزگار حضرت مصطفی «چهارصد و چهل و چهار سال و قمت‌ها باشد و چون چهارصد و چهل و چهار سال بگذرد، این شهر باز آبادان گردد»، نشانه‌ی اظهار لطفی از جانب نویسنده نسبت به پادشاه وقت دانسته و دلیلی دیگر بر نوشته شدن متن در نیمه‌ی قرن پنجم هجری.

اما گذشته از شواهد تاریخی، سبک متن گواهی می‌دهد که متعلق به چه دوره‌ای است. همه‌ی ویژگی‌های متون بازمانده از قرن پنجم هجری را در این متن می‌بینیم. گذشته از سادگی و ایجاز و به کار نبردن مترادفات و به کار نبردن سجع و امساک در به کار بردن ترکیبات عربی که از صفات بارز متون این دوره است، نمونه‌های فراوانی از اصطلاحات و واژگان مخصوص به این دوره در سرتاسر متن وجود دارد. تقریباً در همه‌ی موارد، به جای «در» «اندر» و «به» به کار برده است و «در» به معنی «دروازه» آمده.^۸ و دیگر: «فریشته» به جای «فرشته»، «راه» به جای «دفعه» و «دیگرراه» و «دیگرروز» به جای «دفعه‌ی بعد» و «روز بعد»، «چند» به جای «اندازه‌ی»، «بخشیدن» به جای «بخش کردن»، «اندروقت» به معنی «فوراً» (به جای «در حال» که بعدها مصطلح شد)، «سون» به جای «سو»، «فرو نهادن» به معنی «پیان بستن»، «مردم» به معنی «انسان»، «مرگی» به معنی «قحطی و مرگ و میر»، «مایگان» به جای «ماه» یا «ماهان»،^۹ «جوب» به جای «جوی»، «هفصد» به جای «هفتصد»، «اشکم» به جای «شکم»، «اشنید» به جای «شنید» و «شدن» به جای «رفتن» و «نیشن» به جای «نوشتن»، به جز صیغه‌ی امری که با «واو» آمده است، و جمع بستن جمع مکسّر عربی با «ها» («عجایب‌ها»). و از ویژگی‌های دیگر: «نز دیکان» به جای «نزدیک»، «ریگ» به

جای «ریگزار»، «بر» به جای «با»، «چه» به جای «چون»، «یانه» به جای «وگرنه». و از ویژگی‌های رسم الخطی متن: «شست» به جای «شصت»، «پول» به جای «پل»، «داناان» به جای «دانیان». و «مصطفقا» و «مستا» راه هم به همین صورت، با الف نوشته است.

در کتابت جدید متن، همه‌ی ویژگی‌های سبک و رسم الخط متن دست‌نخورده باقی ماند و تعدیل‌هایی در رسم الخط، در جهت مراعات اصل یکدستی صورت گرفت. «بدان» و «بدین» و «بدو» همه جا به «به آن» و «به این» و «به او» تبدیل شد و «بودست» و «کردست» به «بوده است» و «کرده است» و «ترا» و «کرا» به «تورا» و «که را». «اوی» و «بیای» که در برخی موارد به همین صورت — با یای آخر — آمده بود، همه جا بدون «یا» آمد. «کنون» و «فکنند» که در بسیاری موارد به همین صورت — بدون الف — آمده بود، به «اکنون» و «افکنند» تبدیل شد و صورت‌های محقق مانند «زین» و «زو» و «زان» به صورت کامل درآمد: «زین» به «از این» و «زو» به «از او» و «زان» به «از آن» و «زانجا» به «از آنجا» و «کانجا» به «که آنجا» و «کاندر» به «که اندر» تبدیل شد. فقط «چنو» و «همیدون» به همین صورت مخفف، به جای «چون او» و «هم ایدون» باقی ماند.

فصلبندی کتاب بدون به هم ریختن ترتیب متن انجام گرفت. صورتبندی متن چنان سامان یافته و حساب شده است که نیازی به جابه‌جایی‌های اساسی نبود. تنها جابه‌جایی عمده در مورد چند سطر مربوط به «سه بند بستن» پیش آمد که در نسخه‌ی اصلی مابین فصل مربوط به اسامی بزرگان سیستان و فصل «نامهای سیستان» بود و در کتابت ما به آخر فصل «حدود سیستان و شهرهای او» منتقل شد. فصلهای موسوم به «بزرگان سیستان» و «عمل سیستان» و «خراج سیستان» به کلی حذف شدند، چون این هر سه فصل صرفاً شامل فهرستی ست از اسامی و با این که شاید دارای ارزش تاریخی فراوانی باشد، فاقد ارزش ادبی است. به جز این حذفها، حذف عمده‌ی دیگری صورت نگرفت، مگر در مورد عبارات عربی و اشعار و سنه‌ها و اسامی فصول. اسامی فصول به صورتی که در چاپ مرحوم بهار می‌بینیم، عمدتاً الحاقی به نظر می‌رسند و کاری به جز مخدوش کردن صورتبندی متن انجام نمی‌دهند.^۱ فصلبندی ما در این کتابت جدید براساس دیدگاه نویسنده‌ی متن و با در نظر گرفتن سیستان به عنوان مرکز عالم بوده است. مرکزیت سیستان در این متن نه ناشی از تعصب و جانبداري نویسنده، بل که محوری‌ست برای صورتبندی متن: سیستان در مرکز عالم واقع است، حضرت آدم پس از فرود آمدن از کوه سرنندیب در سیستان اقامت کرد، کشتی نوح پس از فرو نشستن آب در سیستان به خشکی نشست، حضرت سلیمان به باد فرمود تا او را در همه‌ی جهان بگرداند و در همه‌ی جهان گردید و بعد به سیستان آمد و گفت جایی به این خوبی در همه‌ی عالم ندیده‌ام. و پس از رسیدن به دوره‌ی بعد از اسلام، نویسنده از آمدن والیان خلفا به

سیستان حرف می‌زند و از رفتن یعقوب به کرمان و بارس و خراسان و جندی‌شاپور. و وقتی که می‌گوید فلانی به «اینجا» آمد، یعنی به سیستان آمد.

سنه‌ها که همه مطابق مرسوم زمانه، به عربی آمده بودند، به کلی حذف شدند تا وقفه‌ای که در حین خواندن متن عارض می‌شد از میان برود، اما شماره‌ی سنه‌ها، در اثنای انتقال به هر سال جدید، در حاشیه‌ی متن جا گرفت، تا با تعیین فاصله‌ی میان وقایع و در عین حال حفظ پیوستگی داستان، هیچ‌گونه کاستی و اختلالی ایجاد نشود. القاب و ادعیه‌ی متصل به اسامی، مطابق روال این مجموعه، حذف شد و اسامی یکدست شد. آن دسته از عبارات عربی و اشعاری که در پیوند مستقیم با روال متن بودند و حذف آنها به پیوستگی متن لطمه می‌زد، در کتابت ما باقی ماندند. تاریخ سیستان کهن‌ترین متنی است که گونه‌هایی از اولین شعرهایی را که به زبان فارسی سروده شد نقل کرده است. اولین شعر فارسی که شعری ست سروده‌ی محمد ابن وصیف سکزی در مدح یعقوب لیث، در کتاب تاریخ سیستان آمده است و حکایت سرودن این شعر جزئی ست جدایی‌ناپذیر از داستان یعقوب. پس از قلع و قمع خوارج و کشتن عمار خارجی و فتوحات یعقوب در خراسان، یکی از شعرای مدّاح شعری به عربی در ستایش او سرود و او که عربی بلد نبود، شکایت کرد که «چرا به زبانی که من نمی‌فهمم شعر می‌گویید؟» و شعرا دست به کار شدند و محمد ابن وصیف سکزی اولین شعر فارسی را به او تقدیم کرد.^{۱۱} و نیز قصیده‌ی خمریه‌ی رودکی که رودکی آن را در مجلس بزم امیر نصر ابن احمد سامانی در ستایش امیر بوجعفر سیستانی سرود و به افتخار این شیرین‌کاری بوجعفر که با هزار سوار به ری تاخت تا ماکان کاکلی را بر باید و به سیستان بیاورد و از او پذیرایی کند و در مجلس می‌خوارگی ریش او را از ته بترشد. قصیده‌ی رودکی کوتاه شد، اما در همین اندازه‌ی فعلی هم هنوز بلند است: چهل و سه بیت.^{۱۲} و به جز این دو قطعه، چند قطعه‌ی کوتاه دیگر هم که همگی متصل به متن و غیر قابل حذف بودند، در کتابت ما باقی ماند^{۱۳} — از جمله، یک قطعه‌ی دو بیتی که هم شعر بود و هم عربی، اما جزئی جدایی‌ناپذیر از داستان یعقوب لیث بود با محمد طاهر و بند کردن او.

زبان متن سخت موجز و خالی از هرگونه حشو و زوائد و خودنمایی و تکلف است. اساس کار نویسنده بر مختصرگویی و پرداختن به اصل مطلب استوار است. خود او بارها تأکید می‌کند بر اختصار و از همان ابتدای متن شرط می‌کند به رعایت جانب اختصار تا به قول خودش «کتاب دراز نگردد» و «خواننده را ملالت کم گیرد». آن چه را که لازم نیست نمی‌گوید و پیداست که مخاطبش را دست کم نمی‌گیرد. با جمله‌های کوتاه و بریده‌بریده‌ای شبیه به آن چه در روزگار ما داستان‌نویسان مینی‌مالیست می‌نویسند، بدون توضیح اضافی و گریز زدن‌های بی‌جا، قصه‌اش را تعریف می‌کند: «بجستند او را. باز نیافتند. رفته بود.» «اسماعیل ابن احمد از بخارا بیرون آمد و گفت بازگردید. حرب

ناباید. ایشان بازگشتند.» «بومسلم با گروهی برفت و گفت که هر چه قضاست، بباشد. تا به نشابور آمد. باز، هدیه‌ها و رسولان فرا رسیدند از سوی منصور. تا به ری آمد. چون به ری رسید، رای و خرد آنجا بگذاشت و به همدان شد. باز، هدیه‌ها و رسولان فرا رسیدند. و به خلوان شد. باز، خلعت‌ها آوردند. به نهران شد. و سپاه‌ها رسیدن استاد به استقبال وی.» و این هم سؤال و جواب یعقوب با مرد دبیری که در زمان غیبتش او را برای تجسس احوال به سیستان فرستاده بود: «گفت به مظالم بودی؟ گفتا بودم. گفت هیچ کسی از امیر آب گله کرد؟ گفت نه. گفت الحمدلله. گفت به پای چوپن عمار گذشتی؟ گفتا گذشتم. گفت کودکان بودند آنجا؟ گفت نه. گفت الحمدلله. گفتا به پای مناره‌ی کهن بودی؟ گفتا بودم. گفت روستاییان بودند؟ گفت نه. گفت الحمدلله. پس مرد خواست که سخن آغاز کند و نسخه‌ها عرضه کند، یعقوب گفت بدانستم. بیش نباید.» با همین سؤال و جواب مختصر و مفید، یعقوب پی به همه‌ی ماجرا برده است و نیازی به توضیح اضافی نیست.

گاهی از فرط ایجاز، به نظر می‌رسد که جمله چیزی کم دارد. ویراستار ناشناسی در نسخه‌ی خطی این متن دخالت‌هایی به منظور تکمیل جمله‌هایی که به نظر او چیزی کم داشته‌اند انجام داده و در کمال بی‌رحمی عباراتی به متن اصلی افزوده است. در اثنای حکومت عمر و سرآغاز فتوحات اسلام، نویسنده می‌گوید «اسلام عزیز گشت» و این ویراستار ناشناس با افزودن کلماتی به سر و ته جمله، آن را به «کار اسلام عزیز گشت و بالا گرفت» تبدیل کرده است. تا به خیال خودش، مقصود نویسنده را بهتر حالی کند.^{۱۴} و دیگر: جمله‌ی «و از آن بیرسید» را تبدیل کرده است به «و از آن حال بیرسید» و دیگر: «سرش فرمود تا برهنه کردند» را تبدیل کرده است به «سرش را فرمود تا برهنه کردند».^{۱۵} مرحوم بهار که مصمم بود متنی دست نخورده و عیناً مطابق با نسخه‌ی اصل ارائه دهد، به این موارد فضولی بی‌جا در زیرنویس متن اشاره کرده است. اما خود او هم با این که به خوبی از ارزش ادبی متن آگاه بود و در مقدمه‌ای که بر متن نوشته است بخصوص از «ایجاز» و از «کوتاهی جمله‌ها» به عنوان یکی از ویژگی‌های بارز متن یاد کرده، در موارد متعددی لازم دیده کلمات یا عباراتی به منظور تکمیل جمله‌ها به اصل متن اضافه کند و در یک مورد از «ایجاز محفل» متن شکایت کرده است.^{۱۶} اضافات بهار که با کمال احتیاط صورت گرفته است، در اغلب موارد بجاست و در جهت ترمیم افتادگی‌ها و خطاهای کاتب نسخه، اما مواردی هم که قصد تکمیل عبارت متن و گویاتر کردن آن در کار بوده است کم نیست. نویسنده می‌گوید «چون رودانی از آنجا بازگشت، رودانی را محبوس کرد.» و مرحوم بهار مابین این دو جمله افزوده است «بر او خشم گرفت»، تا معلوم باشد که رودانی چرا محبوس شد.^{۱۷} «چه بتوان کرد چنین حالی را که پیش آمده است؟» و مرحوم بهار حرف اضافه‌ی «بر» را ماقبل «چنین» افزوده است.^{۱۸} امیرخلف را پس از تصرف سیستان به

دستِ سلطان محمود، از سیستان تبعید می‌کنند. قرار است که او را به خراسان بفرستند. امیرخَلَف به سلطان پیغام می‌فرستد که «مرا ثقل و بُنه حَرَمِ من برگیرد؟» و سلطان دستور می‌دهد «پنجاه استر و پنجاه اشتر» برای حمل بار و بندیش به او بدهند. گفته‌ی امیرخَلَف را مرحوم بهار به این صورت تکمیل کرده است: «مرا ثقل و بُنه است و ستوری بایست که کالا و حَرَمِ من برگیرد.»^{۱۹} در فصل «آمدنِ طغرل و کُشتنِ مردمِ سیستان»، می‌گوید «هم اندر این تاریخ، طغرل خویشتن بر عامه‌ی شهر زد.» و مرحوم بهار قید «ناگاه» را برای تأکید مفهوم، پیش از اسم «طغرل» اضافه کرده است.^{۲۰} و نمونه‌های متعدّد دیگری از اضافاتِ مُخَلّی مرحوم بهار در سراسر متن وجود دارد که به قول نویسنده‌ی متن اگر به تمامی آنها اشاره کنیم، «قصّه دراز شود.»

مرحوم بهار یکی از اولین کسانی بود که به ارزش ادبی متون به‌جا مانده از قرنهای چهارم و پنجم و ششم هجری پی برد و در راه تصحیح اساسی‌ترین متون این دوره پیشقدم شد. تأکید مرحوم بهار بر ارزش ادبی این متن چه در مقدمه‌ای که بر متن نوشته است و چه در زیرنویس‌ها و توضیحات او به خوبی پیداست. با این همه، نیمی از زیرنویس‌ها و توضیحات مرحوم بهار بر متن کتاب از دیدگاه یک پژوهنده‌ی تاریخ و به منظور باز نمودن نکات تاریخی، اشتباهات تاریخی متن یا تفاوتِ روایت‌های تاریخی متن با روایتِ متون تاریخی دیگر نوشته شده و حتا در برخی موارد به اظهار نظر سیاسی پرداخته است.^{۲۱} درباره‌ی اهمیت تاریخی این متن کارشناسان اظهار نظرهای فراوان کرده‌اند. این متن منبع اطلاعاتِ دستِ اولی درباره‌ی یعقوب لیث و عمرو لیث و حمزه‌ی خارجی و خَلَف ابن احمد و مُهَلَّب ابن ابی‌صُفْره است و روایات مستندی از یکی از حسّاس‌ترین دوره‌های تاریخ ایران به دست می‌دهد. ماجرای سرودنِ اولین شعر فارسی و خمریه‌ی رودکی اهمیت این کتاب را از نظر پژوهندگان تاریخ ادبیات فارسی به حد اعلا می‌رساند. اما خود این متن فقط تاریخ و یک منبع اطلاعاتِ صرف نیست؛ این داستانی‌ست نوشته‌ی ناظر هوشیاری که با این که از همان ابتدای کار سیستان را در مرکز عالم قرار می‌دهد و والیان خلفا و فرستادگان امرای سامانی و سلطان محمود را همه را از دم غریبه می‌داند، وقتی که عمرو را به پشت دروازه‌های بلخ می‌رساند، تصویر روشنی از تدبیر و بردباری اساعیل ابن احمد سامانی در مقابل کَله‌شَقّ و اصرار عمرو به جنگیدن ترسیم می‌کند. و خلیفه هم از دور مراقب ماجراست و بدش نمی‌آید که آن دو با هم بجنگند و با نامه‌هایی که می‌فرستد، هر دو را به جنگیدن تشویق می‌کند. و پس از شکست عمرو و اسیر ماندنش و رسیدنِ حُکمِ خلیفه که «او را بفرست»، امیر سامانی به او می‌گوید «مرا نبایست که تو بر دستِ من گرفته شوی. و چون گرفته شدی، نبایست که آنجا فرستم. و نخواهم که زوالِ دولتِ شها بر دستِ من باشد. اکنون، فرمانِ او نگاه دارم و تو را بر راهِ سیستان بفرستم با سی سوار. جهد کن

تا کسی بیاید و تورا بستاند. تا مرا عذر باشد و تا زیان ندارد.» و اگر کسی در طول راه به این درازی — از ماوراءالنهر تا بغداد، تازه با کج کردن راه و یک ماه توقف در سرحد سیستان — به نجات عمرو نمی آید، به این دلیل است که امرای دولت سیستان (جانشینان عمرو) صلاح خود نمی بینند که او اینجا باشد. تا فارغ باشند و «روز و شب، به نشاط و هو مشغول.» و این محمد ابن علی ابن لیث صفاری است که در بستان غارت و کشتار و مردم آزاری می کند و این احمد ابن اسماعیل سامانی است که از راه می رسد تا شری او را بکند و مردم شهر را نجات بدهد: «مردمان به ریاطها و جایهای مبارک همی شدند و دعا همی کردند، مگر که قزج یابند از جور ایشان. تا روزی، بامداد برخاست. هیچ کسی را خبر نبود. وقت صبح، آواز طلبها آمد از سوی خاستان. احمد ابن اسماعیل بود که از هری رفته بود که به سیستان آید. به قراه، خبر بستان بشنید که محمد ابن علی آنجا چه کند، راه بگردانید. مردمان نگاه کردند: کلاههای سیاه دیدند. مردمان شاد شدند — که آن گاه، لشکر خراسان عادل بودند.»

همین بی طرفی و ذهنیت سالم و خالی از تعصب و جانبداری این وقایع نگار گمنام، زمینه‌ی مساعدی فراهم آورده است برای تبدیل شدن او به یک داستان نویس برجسته. و این متن گواه زنده و گویایی است از حدوث این تبدیل. یادش به خیر باد و روانش شاد.

جعفر مدرس صادقی

یادداشت

۱- آن چه نویسنده‌ی متن از داستان گرشاسب نقل کرده است، به گفته‌ی خود او، برداشتی است از کتابی به نام «کتاب گرشاسب»، نوشته‌ی ابوالمؤید بلخی. ابوالمؤید بلخی معاصر نوح ابن منصور سامانی و نویسنده‌ی کتاب دیگری است به نام «عجایب برّ و بحر» یا «عجایب البُلدان» و «شاه‌نامه»‌ای که به جا مانده است. از کتاب دیگر ابوالمؤید بلخی موسوم به «داستان یوسف و زلیخا» و از «کتاب گرشاسب» هم که احتمال داده‌اند بخشی از «شاه‌نامه»‌ی او باشد، اثری در دست نیست. روایت متن درباره‌ی گرشاسب و نسب‌نامه‌ای که از گرشاسب آورده است، با روایت اسدی توسی در کتاب گرشاسب‌نامه، حکیم ابونصر علی ابن احمد اسدی توسی، به اهتمام حبیب یغمایی، چاپ دوم، ۱۳۵۴، کتابخانه‌ی طهوری.

۲- «تاریخ سیستان... زمان صفاریان به بعد را مفصل‌تر یاد می‌کند و آشکارا از سر جانبداری و به سود این خاندان نگاشته شده است. به عقیده وی، سیستان در تحت حکومت صفاریان آبادان‌تر از تمام شهرهای دیگر بوده است.»

تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، برتولد اشپولر، ترجمه‌ی جواد فلاطوری، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۹، (جلد اول، ص ۳۳).

۳- تاریخ سیستان، به تصحیح ملک‌الشعراى بهار، به همت محمد رمضان - صاحب مؤسسه‌ی خاور، چاپ اول، ۱۳۱۴.

تاریخ سیستان، به تصحیح ملک‌الشعراى بهار، انتشارات پدیده، چاپ دوم، ۱۳۶۶.

چاپ دیگری در فاصله‌ی این دو چاپ، از طرف انتشارات زوّار منتشر شده است. چاپ انتشارات زوّار با وجود مراعات فرم صفحات چاپ اول، دوباره حروفچینی شده و به این دلیل غلط‌های چاپی متعددی به متن کتاب راه یافته است. چاپ انتشارات پدیده از روی چاپ اول افسست شده و غلط‌های متن که در غلط‌نامه‌ی چاپ اول تذکر داده‌اند تصحیح شده. مبنای کار ما همین چاپ اخیر بوده است.

۴- تاریخ سیستان، ص ۳۷۶.

۵- تاریخ سیستان، ص ص ۳۷۶، ۳۷۷.

۶- تاریخ سیستان، ص ۴۱۷.

۷- تاریخ سیستان، ص ۳۷۳.

۸- مرحوم بهار در مقدمه اشاره کرده است که در سرتاسر بخش اصلی متن - یعنی تا صفحه‌ی ۳۸۲ - «کلمه‌ی در به نظر حقیر نرسیده و همه جا اندر آمده.» اما از قضا در این بخش چندین بار حرف

اضافه‌ی «در» به جای «اندر» به کار رفته بود که در کتابت ما به حکم رعایت اصل یکدستی، همگی به «اندر» تبدیل شد. پیداست که این «در»ها ناشی از سهواً کاتب بوده است.
 ۹- این واژه به این معنی در متن تفسیر قرآن پاک به کار رفته است:

«و چون به مدینه آمد مقدار هفده مایگان یا شانزده، غماز نیز سوی بیت المقدس کردی.»

تفسیر قرآن پاک، به اهتمام علی رواقی. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول، ۱۳۴۸. ص ۶۸.
 ۱۰- عنوان فصلها در چاپ مرحوم بهار در اغلب موارد درست در موضع واقعه یا حتا کمی بعد آمده‌اند. مرحوم بهار دستکاری‌های مختصری در حد جا به جایی چند عنوان انجام داده است، ولی در کل به عنوان بندی نسخه‌ی خطی وفادار مانده. این نوع عنوان گذاری در نسخه‌ی خطی کار ایندکس را می‌کرده، تا با ورق زدن کتاب معلوم شود که هر مطلبی در کجای متن واقع شده است.
 ۱۱- از قرار معلوم، محمد ابن وصیف سکزی این قطعه را در حدود سال ۲۵۴ هجری قمری سروده است. در چهار مقاله‌ی نظامی عروضی، حکایتی از خجستانی آمده است که نشان می‌دهد خجستانی سالها پیش از به قدرت رسیدنش در خراسان (۲۴۸ تا ۲۵۹ هجری قمری)، به دیوانی از حنظله‌ی بادغیسی برخورد کرده است:

احمد ابن عبدالله خُجستانی را پرسیدند که «تو مردی خربنده بودی. به امیری خراسان چون افتادی؟»

گفت «به بادغیس در خُجستان، روزی دیوان حنظله‌ی بادغیسی همی خواندم، به این دو بیت رسیدم:

بهرتری گر به کام شیر در است / شو خطرکن، ز کام شیر بجوی

با بزرگی و عز و نعمت و جاه / یا چو مردانت، مرگ رویاروی.

داعیه‌ای در باطن من پدید آمد که به هیچ وجه در آن حالت که اندر بودم، راضی نتوانستم بود. خران را بفروختم و اسب خریدم و از وطن خویش رحلت کردم و به خدمت علی ابن لیث شدم - برادر یعقوب لیث و عمرو لیث...»

چهار مقاله، احمد ابن عمر ابن علی نظامی عروضی سمرقندی. به اهتمام محمد معین. انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۶۴. ص ۴۲.

و در این صورت، حنظله‌ی بادغیسی بر محمد ابن وصیف مقدم خواهد بود.

از عباس مروزی و فیروز مشرقی و ابوسلیک گرگانی و ابوحفص حکیم ابن احوص سُغدی هم به عنوان اولین شعرا نام برده‌اند. ←

لباب الالباب، محمد عوفی، به سعی و اهتمام و تصحیح ادوارد براون و محمد قزوینی. انتشارات بریل، لیدن، چاپ اول، ۱۹۰۶ میلادی. (نصف اول، صص ۱۹-۲۱ / نصف دوم، صص ۲ و ۳.)

و نیز ← مقاله‌ی "The Rise of the New Persian Language" نوشته‌ی ژیلبر لازار، در تاریخ ایران کمبریج:

The Cambridge History of Iran, vol. 4: The Period from the Arab Invasion to the Saljuqs. ed.

by R. N. Frye. Cambridge University Press, 1975. (p. 595.)

آقای ذبیح‌الله صفا روایت تاریخ سیستان را در باره‌ی اولین شاعر پارسی‌گوی درست‌تر دانسته‌اند. ←

تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح‌الله صفا، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۵۶. (جلد اول، ص ص ۱۶۵-۱۶۹)

۱۲- برای متن کامل خمریه‌ی رودکی که جمعاً ۹۳ بیت است ←

محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، سعید نفیسی، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، بی‌تاریخ. (انتشارات ابن سینا، چاپ دوم، ۱۳۳۶). ص ص ۵۰۶-۵۰۸.

پیشاهنگان شعر پارسی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۰. (ص ص ۴۰-۴۹).

نمونه اشعار رودکی، به اهتمام لیمان صالح رامسری، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۰. ص ص ۳۶-۴۵.

۱۳- از اولین قطعه شعر محمد ابن وصیف و قطعه شعر بستام کُرد، هر کدام یک بیت حذف شد. برای صورت کامل این دو قطعه ←

اشعار پراکنده قدیم‌ترین شعرای فارسی‌زبان، با تصحیح و مقابله‌ی ژیلبر لازار، انجمن ایرانشناسی فرانسه در تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۱. (چاپ اول، ۱۳۴۴). ص ص ۱۳، ۱۴ و ص ۱۶.

۱۴- تاریخ سیستان، ص ۷۳.

۱۵- تاریخ سیستان، ص ۱۴۴.

۱۶- تاریخ سیستان، ص ۱۷۴.

۱۷- تاریخ سیستان، ص ۳۱۴.

۱۸- تاریخ سیستان، ص ۳۵۲.

۱۹- تاریخ سیستان، ص ۳۵۳.

۲۰- تاریخ سیستان، ص ۳۷۲.

۲۱- تاریخ سیستان، ص ۲۰۹.